

چی فیلمینوئیسیم؟

ویسپویش، سال ۳، شماره ۶



«چی بنویسیم؟» بخش دوازدهم

نوشته: سِرکان یرْتِم
(فیلمنامه‌نویس و استاد فیلمنامه‌نویسی از ترکیه)
ترجمه: اُمید کمالی

دیالوگِ خطّی:

ضمناً دیالوگ‌های خوب، به یاد مخاطبان می‌مانند و فیلم شما را جاودانی می‌کنند. (چیزی که آرزوی هر فیلمنامه‌نویس و فیلمسازی است.)

بنابراین، دیالوگ‌نویسی یکی از پایه‌های مهم فیلمنامه است. نوشتن یک خط خوب، به اندازه نوشتن کل یک فیلمنامه خوب اهمیت دارد. فیلمنامه‌ی تاثیرگذار می‌خواهید؟ باید بتوانید برایش دیالوگ‌های گیرا و اثرگذار بنویسید.

اما چطور می‌توان دیالوگ‌های خوب نوشت؟ برای نوشتن دیالوگ‌های خوب، این چیزها لازم است: درک دقیق طرح داستان - شناخت کافی از شخصیت‌ها

خُب، دیالوگ چیست؟ حرف‌زدن شخصیت‌ها؟ آیا حرف‌زدن شخصیت‌ها در فیلم‌ها دقیقاً مثل حرف‌زدن عادی مردم است؟ قبل از اینکه بقیه مطلب را بخوانید کمی به این فکر کنید.

به‌طورکلی، هر مکالمه‌ای که در یک فیلم می‌شنوید دیالوگ است. البته دیالوگ فقط حرف‌زدن نیست، بلکه شامل خنده‌ها، آه کشیدن‌ها، جیغ‌ها و خلاصه تمام احساساتی می‌شود که به صورت صدا از دهان بازیگران بیرون می‌آیند. در نتیجه می‌شود گفت که دیالوگ فقط گفتگوی بین شخصیت‌ها نیست، بلکه بخشی از بدنه‌ی داستان فیلم است.

برای تبدیل افکار آنها به گفتار - مسلط بودن بر پیرنگ فیلمنامه - بازنویسی زیاد - و رسیدن به مهارت نویسندگی. ولی شاید از همه مهم‌تر، شما باید عاشق تک‌تک شخصیت‌های فیلمنامه‌تان باشید و از درون روح آنها بنویسید. دیالوگ‌ها باید از عمق قلب و ذهن‌تان بیایند. دیالوگ‌هایی که با عشق نوشته می‌شوند، واقعاً با تماشاگران ارتباط برقرار می‌کنند و دیگر فقط گفتگویی بین دو شخصیت فیلمنامه نیستند، بلکه پُلی می‌شوند بین شما و میلیون‌ها مخاطب (همچنین بین شما و دستمزدهای فراوان!) این یکی از رازهای بزرگِ شغل ما است و چیزی است که نوشته‌های ما را فراموش‌نشده می‌کند.

کار فیلمنامه‌نویس این است که یک داستان را به شکل تصویری برای مخاطب تعریف کند و این کار، هم با شرح دادن تصاویر و هم با نوشتن دیالوگِ شخصیت‌ها انجام می‌شود. داستان فیلمنامه با ترکیب تصویر و دیالوگ جلو می‌رود؛ در نتیجه، اگر تناسب بین این دو رعایت نشود یعنی یا دیالوگ خیلی بیشتر از تصویر باشد یا برعکس، داستان خسته‌کننده و بی‌معنی می‌شود.

فیلمنامه‌نویس خوب، باید دیالوگ‌نویس خوبی هم باشد. در صنعت سینما، نوشتن دیالوگ خودش یک تخصص است. در بعضی از گروه‌های فیلمنامه‌نویسی، نویسندگانی هستند که فقط دیالوگ‌ها را متناسب با صحنه‌ها می‌نویسند و آن را در

طرح داستان ادغام می‌کنند، ولی شما در آغاز راه هستید و باید این کار را خودتان انجام بدهید.

قبلاً گفتیم خلاصه داستان و پیرنگ، جوهره داستان شما را نشان می‌دهند؛ پس لازم نیست دیالوگ داشته باشند. نوشتن دیالوگ‌ها پس از تکمیل پیرنگ و موقع نوشتن فیلمنامه شروع می‌شود. دیالوگ، ابزاری است که به شما امکان می‌دهد داستان را جلو ببرید، شخصیت را معرفی کنید، کشمکش درست کنید، تنش را بالا ببرید و به موقعیت‌ها رمز و راز بدهید. اینها باعث می‌شوند، بیننده درک کاملی از آنچه تماشا می‌کند، داشته باشد. هرچه دیالوگ‌های خاص‌تر و باکیفیت‌تری بنویسید، صحنه‌های شما تأثیرگذارتر خواهند شد. منظورم از «خاص» و «با کیفیت» چیزی نیست که با زبان پیچیده، ادبی و سنگین نوشته شده باشد. نوشتن جملات پیچیده و طولانی، خلاف ماهیت سینما است و شما هم قرار است فیلمنامه بنویسید نه رُمان.

یک رُمان با کلمه‌های زیادی ساخته می‌شود اما در یک روایت تصویری، کلمات مزاحم‌اند. آنها باید تا حد امکان ساده - اما نه پیش‌پا افتاده - و متناسب با دوره زمانی داستان و شخصیت‌های داستان باشند. در آن صورت دیالوگ به شما امکان می‌دهد موقعیت صحنه را راحت‌تر بیان کنید، به مخاطب اطلاعات بدهید و کاری کنید که آنها جذب داستان شما شوند. اگر زیادی دیالوگ بنویسید،

حوصله مخاطب سر می‌رود و داستان را رها می‌کند. راز بزرگ این است که هر چه را می‌شود با تصاویر نشان داد، با دیالوگ بیان نکنید. سعی کنید جریان داستان را با تصویر جلو ببرید. اگر می‌خواهید صحنه‌های فیلمنامه‌تان زیبا و روان پیش بروند، روی یک کاغذ بنویسید: «کمتر حرف بزن، بیشتر نشان بده!» و آن را بچسبانید بالای مانتیور، یا هر جایی که همیشه موقع نوشتن جلوی چشم‌تان است.

اگر به صد فیلم برتر هر فهرستی نگاه کنید، خواهید دید که تأثیرگذارترین دیالوگ‌هایشان، جملاتی کوتاه و پراکنده هستند. همیشه یک نگاه، یک ژست، چند ثانیه آه کشیدن و... مؤثرتر از چند صفحه دیالوگ پُر از حسرت یا آرزو است. یک «دوستت دارم» کوتاه که در جای درستی گفته شده، از یک سخنرانی عاشقانه‌ی تمام‌عیار مؤثرتر بوده و صحنه را شورانگیز کرده است. اینها دیالوگ‌هایی هستند که تا اسم فیلمی می‌آید، ناخودآگاه به ذهن‌تان هجوم می‌آورند.

دیالوگ خوب حتی می‌تواند صحنه‌ای را جادویی کند. پنهان کردن اطلاعات در لابلای چند کلمه‌ی بُریده-بُریده، می‌تواند رمز و راز صحنه را افزایش دهد. دیالوگ مثل سلاح گرم است و خشاب دارد. پُر کردن یک صحنه با آن، فقط برای دادن اطلاعات، مثل این است که گلوله‌ها را بی‌هدف شلیک کنید:

معلوم است که بیشترشان به هدر می‌روند. شما باید گلوله‌ها را تا پایان فیلمنامه نگه دارید و عاقلانه فقط برای زدن به هدف از آنها استفاده کنید.

اما راه یادگرفتن دیالوگ‌نویسی چیست؟ برای نوشتن دیالوگ‌های خوب، لازم است که شنونده‌ی خوبی باشید. سنگ بنای کار شما این جمله است: «چه کسی، چه می‌گوید و چگونه؟» یک دیالوگ‌نویس خوب، شنونده خوبی برای گفتگوهای مردم است. در خیابان، مدرسه، پارک، فروشگاه و... هر کلمه‌ای که از دهان مردم می‌شنوید، ارزشمند است. لهجه‌ها، لحن‌ها، نوک‌زبانی صحبت‌کردن، حتی فحش‌ها. گاهی اوقات یک فحش کوچک می‌تواند صحنه‌ای یکنواخت را زنده کند یا وضعیت ذهنی شخصیت، پس از یک حادثه را به بهترین شکلی نشان دهد. (البته این فقط یک مثال بود و توصیه نمی‌کنم که شما هم از همان اول در دیالوگ‌ها از فحش استفاده کنید! همیشه به شاگردانم گفته‌ام که: فحش مثل مین جنگی است که یک تازه‌کار هرگز نمی‌داند چه زمانی یا کجا ممکن است، منفجر شود. بنابراین، بهتر است تا در نوشتن، کارکشته نشدید، سراغ آنها نروید!)

دیالوگی که می‌نویسید باید واقع‌گرایانه، متناسب با موقعیت صحنه، محیط وقوع داستان، دوره زمانی ماجرا و فرهنگ شخصیت‌ها باشد. استفاده از اصطلاحات عامیانه آمریکایی در یک دعوای خونین در

روستایی در خاورمیانه، صحنه را به کمدی تبدیل می‌کند و جدیتش را می‌گیرد. یا تصور کنید یک خانواده اهل بندر با لهجه جنوبی، در فیلمنامه‌ی شما مثل گوینده‌های فیلم مستند صحبت کنند! پس یک دیالوگ‌نویس خوب، شنونده‌ی خوبی هم هست. بدون شناخت آدم‌ها نمی‌توانید دیالوگ‌های خوبی بنویسید و حتی نمی‌توانید نویسنده شوید. حتماً شنیده‌اید که می‌گویند دیالوگ، پایه و اساس ارتباط است و کسی که نتواند با انسان‌ها و حتی با حیوانات و گیاهان، خوب ارتباط برقرار کند، نمی‌تواند دیالوگ خوبی بنویسد. برای همه این ارتباط‌ها هم، راهی وجود دارد و یک دیالوگ‌نویس خوب، این روش‌ها را می‌داند.

کار فیلمنامه این است که داستانی را از طریق تصاویر و حرف‌های شخصیت‌ها به بیننده منتقل کند؛ و به عبارت دیگر، با مخاطب وارد گفتگو شود. تصاویر فیلمنامه مثل زبان بدن هستند و دیالوگ‌ها هم حرف‌ها. این دو ممکن است در راستای هم باشند، یا تضادی را نشان بدهند. یکی از بهترین روش‌ها برای درک این مطلب، مطالعه روی دیالوگ فیلم‌های خوب قدیمی است تا کاربرد شوخ‌طبعی و طنز هوشمندانه در دیالوگ‌نویسی را مشاهده کنید. (همچنین می‌توانید به کتاب‌ها و وب‌سایت‌هایی که دیالوگ‌های ماندگار را جمع کرده‌اند، مراجعه کنید.)

یک دیالوگ‌نویس خوب، با استفاده از مهارت‌هایش، به شخصیت‌های فیلمنامه‌اش زندگی می‌بخشد و با نشانه‌ای تک، مثل اثر انگشت، آنها را در بین هزاران شخصیت سینمایی ماندگار می‌کند. هرکس اصطلاح «هاستالابیستا پیپی» را بشنود، فوراً شخصیت «نابودگر» - با بازی آرنولد شوارتزنگر - در فیلم ترمیناتور ۲ را به یاد می‌آورد. (حتی اگر فیلم را نبیند و فقط صدایش را بشنود، یا شخصی در یک فیلم دیگر، این جمله را بگوید.) این یک ترکیب کامل از شخصیت، گفتگو و ساختار روایت است که خودش یک «نسبت طلایی» به حساب می‌آید. یافتن این نسبت طلایی، کار آسانی نیست و نیاز به تلاش زیادی دارد، ولی خوب است که از همین حالا، هدف شما باشد.

از آنجایی که ما در صنعت سینما کار می‌کنیم، باید تا جایی که ممکن است به جای گفتن چیزها، نشان‌شان بدهیم. مردم برای دیدن می‌آیند، نه برای شنیدن. دیالوگ‌های طولانی و خسته‌کننده، آنها را اذیت می‌کند. برای مثال، نشان دادن فقط چند ثانیه از یک تصادف سخت، هزار بار مؤثرتر و تأثیرگذارتر است از چند دقیقه گفتن اینکه یک تصادف، چقدر وحشتناک و مرگبار بوده است! بنابراین اجازه ندهید که همه‌ی کارها را دیالوگ‌ها انجام دهند. یادتان بماند هر جا که بین گفتن و نشان دادن، تردید داشتید، باید نشان دادن را انتخاب کنید. نشان دادن اتفاقی که قرار

زبان یکدیگر را نمی‌دانند، کلمات عاشقانه به زبان‌های مختلف بنویسید، می‌توانید با یک بوسه‌ی ناگهانی و فرار کردن، صحنه‌ای تأثیرگذارتر خلق کنید. بنابراین هر موقعیتی که بشود با تصویر نشان‌اش داد، به دیالوگ نیازی ندارد.

**پایان قسمت دوازدهم؛
ادامه دارد...**

است بیفتد را هم بین صحنه، حالاتِ چهره و نگاه‌ها و حرکات شخصیت، موسیقی و ... تقسیم کنید. فقط آن چیزی که نمی‌شود نشان‌اش داد ولی صحنه واقعاً به آن نیاز دارد را با دیالوگ بیان کنید. موقعیت‌های نمایشی را با دیالوگ خراب نکنید. چون دیدن از شنیدن اثرگذارتر است.

خیلی مهم است که دیالوگ‌های تان حالت طبیعی داشته باشند. گاهی اوقات بهترین پاسخ به یک موقعیت، یک غرّش خشنماک است و این می‌تواند از هر دیالوگی مؤثرتر باشد. اما استفاده‌ی ناشیانه از آن ممکن است صحنه را خنده‌دار کند و به ساخت شخصیت داستان لطمه بزند.

هنگام نوشتن دیالوگ از این علامت‌های نگارشی استفاده می‌کنید:

- دو نقطه (:) جلوی اسم گوینده و به عنوان شروع دیالوگ.

- نقطه (.) برای مشخص کردن پایان دیالوگ.

- ویرگول (،) برای مشخص کردن استراحت، یا مکث بخاطر درگیری احساسی توسط شخصیت.

- سه نقطه (...) برای ناتمام گذاشتن جمله که نشان‌دهنده درماندگی، ناامیدی یا واکنش شخصیت است.

همین!

سایر علائم نگارشی ضروری نیستند. چون قرار شد آنچه را که می‌توانید نشان دهید، توضیح ندهید.

در انتها دوباره یادآوری می‌کنم که: دیالوگ در فیلمنامه، ابزاری برای برقراری ارتباط بین شخصیت‌ها است و بسیاری از احساسات و افکار را می‌توان بدون صحبت کردن منتقل کرد. مثلاً به جای اینکه برای دو عاشق که